



نگاهی به رابطه عبد و مولا

برگرفته از مباحث استاد
علیرضا پناهیان

بیان معنوی

پناہیان، علیرضا، ۱۳۴۴ -

نگاہی به رابطهٔ عبد و مولا/ علیرضا پناہیان.

مشخصات نشر: تهران: بیان معنوی، ۱۳۹۳، ۳۶۴ ص؛ ۱۳x۱۸ سم

A Glance at the Relationship between Man the Servant and God the Master/Panahian

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۸۷۹-۹-۷

ISBN: 978-600-91879-9-7

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: عشق و عبادت الہی (اسلام)

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ن ۸ پ/۲۲۶/۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۴۷۵۵۲

نگاهی به رابطهٔ عبد و مولا

پدیدآورنده: علیرضا پناهیان (برگرفته از مباحث استاد) / ناشر: بیان معنوی

تحقیق، تنظیم، نمایه‌گذاری، آماده‌سازی و ویرایش: مؤسسهٔ عصر بیان معنوی

طراح جلد: مسعود نجابتی

مدیریت هنسری: خانم ط ————— رحمان انقلاب اسلامی

طراحی قالب صفحات: علیرضا حصارکی | صفحه‌آرایی: آرزو کرمی

نوبت چاپ: نول / تابستان ۱۳۹۳ | شمارگان: ۲۵۰۰

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

فروشگاه اینترنتی: bayancenter.ir | وبگاه: bayanmanavi.ir

سامانهٔ پیامک: ۱۰۰۰۱۳۱۳ | مرکز پخش: ۰۲۱-۷۷۶۵۰۵۷۶

پست الکترونیک: bayan.manavi@gmail.com | ۰۹۳۰۵۰۵۰۲۱۳

تمام حقوق برای مؤسسهٔ عصر بیان معنوی محفوظ است. - صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۱۷

فهرست مطالب

۹	یادداشت ناشر
۱۱	درک رابطه عبد با مولا، ثمره معرفت نفس
۱۳	درک ارتباط با خدا
۲۱	معنای عبد
۲۹	دشوار بودن درک درست رابطه با خدا
۳۹	عبادت، راه کشف رابطه با خدا
۴۲	برخی آثار رابطه عبد با مولا
۴۵	۱. آرامش و قرار
۴۹	۲. استیجاش از مردم
۵۱	۳. عاشق نوشته معشوق شدن
۵۵	۴. شیرین شدن مرگ
۵۷	۵. آباد شدن زندگی دنیایی
۶۳	۶. صفات دوست‌داشتنی
۶۷	۷. صفات دوست‌نداشتنی
۷۳	۸. خدایی کردن
۷۷	رشد رابطه عبد و مولا در گرو «امر و اطاعت»
۷۹	خدایی که هست، خدایی که نیاز داریم
۸۳	امر و اطاعت امر؛ حلقه ارتباطی عبد و ربّ
۸۷	«پرستش»، رابطه عبد نسبت به مولا
۹۳	«امر»، رابطه مولا نسبت به عبد

۱۰۱

عبدالپروری مولا

۱۰۳

جلوات ربوبی

۱۱۱

ابهام در قبولی عمل

۱۲۱

چند راهکار دیگر برای رشد رابطهٔ عبد و مولا

۱۲۳

۱. ترک گناه

۱۲۵

۲. برنامه‌ریزی عبادی

۱۲۹

۳. استغفار

۱۳۳

۴. انس با ادعیه و قرآن

۱۴۱

۵. مشاهدهٔ حالات عبدها

۱۴۷

شرایط عبودیت در حدیث «عنوان بصری»

۱۴۹

حدیث عنوان بصری

۱۵۳

۱. مالک ندانستن خود

۱۸۵

۲. تدبیر نکردن برای خود

۱۹۹

۳. اشتغال دائمی به امر و نهی خدا

۲۰۵

نگاهی به سه عامل عبودیت در کنار هم

۲۰۹

ثمرات توجه به جبر تقدیری

۲۱۷

آثار درافتادن با جبر تقدیری

۲۲۳

آثار عوامل سه‌گانهٔ عبودیت‌زا

۲۲۹

متن و ترجمهٔ حدیث عنوان بصری

۲۳۵

فهرست‌ها

۲۳۷

فهرست آیات

۲۴۱

فهرست روایات

۲۴۷

فهرست منابع

۲۵۱

فهرست تفصیلی

کتاب حاضر برگرفته از سلسله مباحث استاد پناهیان با موضوع «رابطهٔ عبد و مولا» است که عمدتاً در ایام اعتکاف و در مساجد دانشگاه‌های تهران ارائه شده و مورد استقبال دانشجویان و دانشگاہیان قرار گرفته است. نوشتاری که پیش روی شماست، به دلیل کمی فرصت استاد، بدون بازبینی و بازنویسی نهایی ایشان آمادهٔ انتشار شده و علی‌رغم آشنایی تدوین‌کنندگان متن با اندیشه‌های استاد ممکن است خالی از اشکال نباشد؛ که امیدواریم در فرصتی نزدیک با بازبینی و تکمیل توسط مؤلف محترم در ویرایشی جدید منتشر شود.

درک رابطه عبد با
مولا، ثمره معرفت نفس

درک ارتباط با خدا

▪ یکی از مشهورترین آموزه‌های دینی ما در زمینه «معرفت نفس»، این روایت زیبایی نبوی است که هر کس خود را بشناسد، خدا را خواهد شناخت.^۱ هرگاه سخن از معرفت نفس، در حوزه‌های مختلف به میان می‌آید، می‌توان از این کلام نورانی استفاده کرد، به آن ارجاع داد و از آن خوشه‌چینی نمود. ما نیز سخن را با توجه به این روایت نورانی، با این پرسش آغاز می‌کنیم که کدام معرفت و شناخت نسبت به نفس است که زمینه‌ساز شناخت خدا می‌شود؟

▪ با تأملی کوتاه در خصوص روابطی که با دنیای پیرامون خود برقرار می‌کنی، متوجه می‌شوی که انواع مختلفی از ارتباط را با انسان‌ها و اشیاء اطراف خودت تجربه می‌کنی که هر کدام ویژگی و

انواع «ارتباط» یا
اطرافیان

۱. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲). این روایت علاوه بر پیامبر اکرم (ص) از امیرالمؤمنین (ع) هم نقل شده است.

مختصات خاص خود را دارند. اولین رابطه‌ای که در زندگی تجربه می‌کنی، رابطه با پدر و مادر است. بعد از مدتی رابطه با برادر و خواهر و اقوام، بعد از آن رابطه با رفیق است که در سنین نوجوانی به خوبی آن را حس می‌کنی. پس از مدتی نسبت به جنس مخالف خود حساس می‌شوی و به دنبال کسی از جنس مخالف می‌گردی که با او ارتباط برقرار کنی که این رابطه به شکل ازدواج تجلی پیدا می‌کند.

▪ بعد از زندگی مشترک رابطه جدیدی را کشف می‌کنی و آن رابطه با فرزندان است. این هم یک رابطه است. همسرت سر جای خودش، پدر و مادرت سر جای خودشان، رفقایت سر جای خودشان، اما ارتباط با فرزندان، ارتباط دیگری است. شما وقتی با پدرت ارتباط برقرار می‌کنی، خیلی متفاوت است با زمانی که با بچه‌ات ارتباط برقرار می‌کنی. همه‌شان را هم دوست داری. یعنی این تفاوت در ارتباط به دلیل دوست داشتن یکی و دوست نداشتن دیگری نیست.

▪ آیا تا به حال ارتباط با معلم را کشف کرده‌ای؟ چه معلمی که دوستش داشته باشی، چه معلمی که از او حساب ببری. بالاخره ارتباط با معلم هم در عالم ارتباطات انسان، یک نوع ارتباط است. می‌توان در هر کدام از این ارتباط‌ها مقداری دوست داشتن ریخت، مقداری عشق ورزید، مقداری احساسات خرج کرد، البته هر کدام به گونه‌ای. انسان با همسرش یک نوع ارتباط احساسی و عاطفی دارد، با همسایه‌ها نوع دیگری ارتباط دارد، با پدر و مادرش نوع

دیگر و با بچه‌اش هم یک نوع دیگر.

تفاوت ارتباط
با «خدا» و
ارتباط با
دیگران

اما در عالم، یک ارتباط هست که اگر بخواهی به صورت طبیعی سرت را پایین بیندازی و زندگی را بکنی، آن ارتباط به صورت تصادفی شکل نمی‌گیرد. پیدا کردن و تجربه این ارتباط خیلی سخت است. باید برایش ریاضت کشید. شما به سادگی پس از مقداری رشد کردن، احساس کردی که به رفیق نیاز داری، اما اگر بخواهی به صورت طبیعی خودت را رها کنی، هیچ‌گاه نیاز به یک نوع ارتباط را در خودت احساس نمی‌کنی؛ آن هم ارتباط با خداست.

ارتباط با خداوند، ارتباط با موجودی فعال

«دو طرفه» بودن
ارتباط با خدا

رابطه انسان با خداوند متعال، برخلاف تصور برخی که آن را یک رابطه یک طرفه می‌دانند، رابطه‌ای کاملاً دو طرفه است. برخی تصور می‌کنند خدا مثل یک زیارتگاه و ضریحی است که ثابت سر جای خودش ایستاده و هر گاه ما اراده کردیم به سمتش می‌رویم و اگر به سمتش نرفتیم از او فاصله می‌گیریم. در حالی که خیلی وقت‌ها ما اراده می‌کنیم که به سمت او برویم ولی خدا راه نمی‌دهد، بعضی وقت‌ها هم ما اصلاً نمی‌خواهیم به سمت خدا برویم ولی او به دلیلی ما را به سمت خودش می‌کشاند.

خیلی‌ها تصورشان این است که «خداوند متعال بالاخره در یک جایگاهی قرار دارند و ما هر وقت دلمان خواست می‌توانیم به او مراجعه کنیم و هر چه هم خواستیم می‌توانیم برای او ارسال کنیم و او هم دریافت خواهد کرد.» اینها خداوند متعال را موجودی بی‌تحرك

و کاملاً منفعل تصور می‌کنند. ممکن است آنها این حرف‌ها را بر زبان جاری نکنند، اما در واقع چنین تصویری را دارند. در حالی که خداوند متعال خیلی فعال‌تر از انسان‌هایی است که در اطراف شما هستند.

شما وقتی می‌خواهی از کسی آدرس بپرسی، از هر کسی سؤال نمی‌کنی. سعی می‌کنی از کسی بپرسی که در جواب مثلاً نگوید: «نمی‌دانم» یا «نمی‌خواهم جواب بدهم» یا «اصلاً وقت ندارم» و رد شود و برود. در همین ارتباط ساده هم شما یک ارزیابی و روانشناسی اجمالی انجام می‌دهی که از که بپرسم؟ چه کسی بهتر جواب می‌دهد؟ به طور کلی شما هر وقت بخواهی با کسی ارتباطی برقرار کنی، یک پیش‌بینی اجمالی از نحوه برخورد او انجام می‌دهی. در ارتباط با خداوند متعال هم باید همین جوری باشد.

وقتی می‌خواهیم با خدا برای عبادت گفتگو کنیم، باید ببینیم که الان ما را تحویل می‌گیرد یا نه؟ نه اینکه خداوند مثل آدم‌هایی باشد که الکی غضبناک یا خوشحال می‌شوند، و باید حالشان سر جایش باشد تا پیش آنها بروی، نه، ناراحتی و خوشحالی خداوند روی حساب و کتاب و کتاب و ضوابط و قواعدی است که در جای خود باید بررسی شود. فعلاً موضوع سخن ما این است که خدا «فعال» است و نباید او را موجودی «منفعل» قلمداد کنیم. ولی خیلی از اوقات ما به اندازهٔ انسانی که در مقابل ما فعال است هم روی خدا حساب باز نمی‌کنیم.

به‌طورکلی در هر ارتباطی با خدا، و به صورت جزئی و خاص

رابطه با خدا،
رابطه با یک
موجود «فعال»

نیاز به «آذن» در
ارتباط با خدا

در عبادت، باید خداوند متعال اذن و اجازه داده باشد. این چنین نیست که هر لحظه بتوانی هر اراده‌ای را اعمال کنی. فرقی نمی‌کند، چه برای خوب شدن و چه برای بد شدن، نیاز به اجازه‌ او داری. ممکن است از این حرف تعجب کنید ولی خدا اجازه سقوط را هم به هر کسی نمی‌دهد.

▪ اگر به رابطه با خدا این‌گونه نگاه کنیم، ارتباط و گفتگو با خدا خیلی جذاب می‌شود. قبل از نماز درباره نماز با خدا گفتگو کنیم و از او بخواهیم که ما را بپذیرد و اذن ورود به حریم کبریایی‌اش را بدهد، بعد از نماز هم درباره نماز با خدا گفتگو کنیم. همان‌طور که در هنگام ورود به حرم مطهر ائمه(ع) از آنها اذن دخول می‌گیریم و معتقدیم که آنها حیّ و زنده هستند، قبل از ورود به نماز هم کسب آمادگی کرده و درباره نماز با خدا صحبت کنیم. برخی دعاهایی که از معصومین رسیده و خواندنش قبل و بعد از نماز توصیه شده نیز به نوعی، گفتگو با خدا و ایجاد آمادگی برای ورود به نماز یا گفتگو درباره نمازی که خوانده‌ایم است.

لزوم تلاش برای برقراری ارتباط صحیح با خداوند

تلاش برای
پیدا کردن نیاز
به ارتباط با
«رب‌العالمین»

▪ از سوی دیگر، علاوه بر داشتن تلقی درست از خداوند، باید به شکل‌گیری درست ارتباط‌مان با خدا هم توجه کنیم. خداوند متعال «ربّ» ماست و ما باید تلاش کنیم تا نیاز به ارتباط با «ربّ» العالمین را در خود پیدا کنیم. پیدا کردن این نیاز کار زیاد دشواری نیست، ولی کمی زمان‌بر است.

■ ما نیاز داریم که کسی به ما محبت کند، این نیاز را زود می‌فهمیم. ما نیاز داریم کسی ما را پناه دهد، این نیاز را هم زود می‌فهمیم. ما نیاز داریم کسی که قدرت بالایی دارد از ما پشتیبانی کند، این نیاز را هم خوب می‌فهمیم. ما نیاز داریم کسی در ناامیدی به ما امید دهد، این نیاز را هم زود می‌فهمیم. اما اینکه ما نیاز داریم کسی را پرستیم، نیازی عمیق‌تر است و باید مقداری کار کنیم تا به این نیاز برسیم.

دلتنگ شدن برای
«پرستیدن» خدا

■ اگر به این نیاز برسیم پس از مدتی می‌پرسیم: «چه کسی ارزش پرستیدن را دارد؟» یعنی به دنبال معبودی می‌گردیم که او را پرستیم. دل ما خیلی از اوقات برای «کسی» تنگ می‌شود که علی‌القاعده آن کس باید خدا باشد. اما دل ما باید برای «پرستیدن» خدا تنگ شود. اگر دلمان برای پرستیدن خدا تنگ شد، خدا را پیدا می‌کنیم. مثل جوانی که دلش برای ازدواج تنگ شده و بی‌قرار ازدواج است. اگر احساس نیاز به ازدواج در یک جوان پدید بیاید، کم‌کم طرف خودش را هم پیدا خواهد کرد. کم‌کم این نیاز به او آدرس خواهد داد.

■ ما باید نیاز به پرستش را بیدار کنیم نه نیاز به ویژگی‌های دیگر را. این کار، کمی سخت است. به همین دلیل زمانی که به بعضی می‌گویی: «بیا نماز بخوان!» می‌گوید: «برای چه بخوانم؟» می‌گویی: «برای مناجات کردن با خداوند متعال.» می‌گوید: «خب حالا بدون نماز مناجات کنم چه می‌شود؟» چنین شخصی هنوز نیاز به پرستش را درک نکرده است، اما نیاز به نجواکردن با یک بزرگ‌تر را درک کرده. اگر نیاز به پرستش را هم درک می‌کرد می‌گفت: «من دوست

نزوم بیدار
کردن «نیاز به
پرستش»

دارم با کسی مناجات کنم و او به من دستور بدهد تا من دستور او را اجرا کنم.» اگر نیاز به پرستش در من بیدار شود می‌گویم: «دوست دارم خدایی داشته باشم که مرا پشتیبانی کند، من با او مناجات کنم، مهربان باشد، پناهم دهد، و حتی اگر دستور داد و انجام ندادم مرا مجازات کند!»

• ارتباط تو با خدا؛ ارتباط یک «عبد با مولا» است. به خاطر همین ارتباط است که انسان خود را به عنوان عبد می‌شناسد. لذا اگر گفتند انسان چیست؟ انسان کیست؟ تو به عنوان یک انسان خود را چگونه شناخته‌ای؟ چگونه یافته‌ای؟ آن وقت می‌رسی به این نکته که می‌گویی: «من یک عبد هستم.»

معنای عبد

▪ اولین کلمه‌ای که با شنیدن لفظ «عبد» به ذهنتان می‌آید چیست؟ «بنده»؛ کلمه بنده خیلی محترمانه است. معنای عبد خیلی غیرمحترمانه‌تر از این است. «تکلیف شده»؛ تکلیف هم خیلی آدم را از عرش کبریاییش پایین نمی‌آورد. یک پادشاه هم بر خودش تکلیف می‌داند که به فکر مردمش باشد. معادل دقیق‌تر عبد چیست؟ عبد یعنی «برده». همان برده‌ای که صاحبی دارد و او را خرید و فروش می‌کنند. البته برده‌ها در روی زمین نسبت به «عبد»، به شاهزاده و سلطان می‌مانند. برده مقداری اختیار نفسش را دارد، البته گاهی ارباب می‌تواند مانع نفس کشیدن او بشود. اما من برده‌ای هستم که تک تک نفس‌هایم و آمد و شد هوا در جانم وابسته به

«برده»، معنای
دقیق عبد

لحظه‌ای از عنایت مولا یم است.

■ من در میان دایره‌های بسیار پر رنگ از جبر الهی قرار دارم که خداوند متعال اگر یک لحظه حوادث و اتفاقات پیرامونی زندگی من را از کنترل خود خارج کند نابود می‌شوم. البته این حرف به معنی «جبری» شدن نیست،^۱ ولی باید جبرهای پیرامون خود را باور کنیم. اینکه از خانه بیرون می‌آیم سوار کدام ماشین شوم، آزاد آزاد که نیستیم. من آزادم از بین چند تا ماشینی که در آن لحظه از مقابلم عبور می‌کنند یکی را انتخاب کنم و این چند تا ماشین را خدا انتخاب کرده است.

ضرورت باور
جبرها

■ در بسیاری از اوقات اینکه کدام یک از همین ماشین‌ها را انتخاب کنم هم با دخالت خدا در اندیشه من اتفاق می‌افتد که باز نوع دیگری جبر پدید آمده است. من در میان فضایی که مالا مال «جبر» است، ذره‌ای «اختیار» دارم که در متن هر اختیاری، باز جبری نهفته است. این معنای کلام نورانی امام صادق (ع) است که فرمودند: «لَا جَبْرَ

۱. «جبری» اصطلاحی کلامی و فلسفی است و به کسانی اطلاق می‌شود که قائل به مجبور و مسلوب‌الاراده بودن انسان هستند. ایشان معتقدند انسان هیچ اختیاری از خود ندارد و حتی چیزهایی هم که در ظاهر به اختیار انسان وابسته هستند، ریشه در جبرهایی دارند که به دلایل مختلف نظیر انس گرفتن با آنها، از نظر انسان غائب هستند و در مقابل این گروه، «مفوضه» قرار دارند که معتقدند انسان در همه کارهای خود مختار است و هیچ جبری در زندگی انسان وجود ندارد. این دو نظریه از قدیم در میان علمای اهل سنت وجود داشته است، ولی همه علمای شیعه به واسطه روایاتی که از ائمه (ع) رسیده است قائل به نظریه‌ای به نام «امر بین الامرین» هستند که اجمالاً می‌گویند نه جبر مطلق است و نه تفویض مطلق. مؤلف محترم در ادامه بحث، توضیحاتی در خصوص این مبنای ارائه می‌کند ولی علاقه‌مندان برای مطالعه بیشتر در این خصوص باید به کتب مفصل کلامی مراجعه نمایند.

وَلَا تَفْوِيضَ وَ لَكِنَّ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؛ نه جبر است و نه اختیار، بلکه امری است بین این دو امر.^۱ نه اینکه پنجاه درصد امور عالم در اختیار من است پنجاه درصد در اختیار خدا! شما خودتان اتفاقات روزمره را ببینید، نود و نه درصدش اصلاً قابل اینکه در اختیار شما قرار بگیرد نیست. مثل اینکه شما از کدام پدر و مادر به دنیا آمده باشید، با کدام استعداد زندگی کنید، در چه محله و جامعه‌ای متولد شده باشید، چه دوستی سر راه شما قرار بگیرد، در طول روز چه اتفاقاتی برای شما رخ بدهد، امروز با چه کسانی روبرو بشوید و... هیچ کدام از این امور در اختیار شما نیست.^۲

ضرورت ذیل
بودن در مقابل
خدا

• در آن چیزی هم که در اختیار شماست جبر و تفویض به هم آمیخته است. شما برده‌ای هستید در دست مولایی، البته مهربان، و بسیار حکیم. اگر کلمه برده مقداری باعث تکدر خاطر شما می‌شود و احساس می‌کنید که کمی بی‌ادبی و جسارت در آن است، نشان می‌دهد که انتخاب این کلمه انتخاب به‌جا و درستی است. در مقابل خدا هیچ حالتی جز ذلت نباید داشته باشیم و اگر خوب به خودمان نگاه کنیم، چیزی جز این حالت پدید نمی‌آید.

• خیلی‌ها نمی‌توانند لفظ «برده» را تحمل کنند. بعضی‌ها می‌گویند: «لفظ برده کمی غیر محترمانه است. چون برده به کسانی گفته می‌شود که خرید و فروش می‌شوند و صاحب دارند و...» باید به این افراد

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. البته این سخن مؤلف محترم، تنها یک توجیه از «امر بین الامرین» است. در روایات، همچنین کلام بزرگان شیعه، تفاسیر دیگری نیز از این عبارت شده است.

بگوئیم که خب ما همین هستیم دیگر! مگر وقتی خدا لفظ «عبد» را در مورد بندگان به کار می‌برد، نمی‌دانست که این لفظ را مردم در میان خودشان به چه معنایی استعمال می‌کنند؟ در آن زمان مردم در محاورات روزمره‌شان از دو واژه «عبد» و «خُر» استفاده می‌کردند و وقتی می‌گفتند: «عبد»، همان «برده» مد نظرشان بود. خدا هم از محاورات بین مردم، این کلمه را گرفت و گفت: «همه‌تان عبد من هستید.» آیا اعتراض می‌کنید که «این خیلی غیرمحترمانه است! ما که بنا نیست این قدر پیش خدا خُرد شویم!» پس این سجده‌ای که به‌جا می‌آوریم چیست؟ آیا ادا در می‌آوریم؟

▪ اگر کسی معرفت نفس پیدا کند، به حقیقت وجودش که همان عبودیت است نزدیک می‌شود. ما هم باید تمام تلاشمان این باشد که به عبد بودن خود واقف شویم و آن را لمس کنیم. باید عبد را بی‌تعارف برای خودمان معنا کنیم و لوازم عبد را در وجود خودمان دقیق ملاحظه کنیم. لوازم عبد بودن هم همان چیزهایی است که به آنها اشاره کردیم نظیر مملوک بودن، بی‌اختیار بودن، وابسته بودن محض و لوازم دیگری از این دست. اگر معنای عبد را فهمیدیم و هویت خود را به این ترتیب پیدا کردیم، از اینجا به بعد می‌شود سخن را آغاز کرد.

▪ این سخن با «کرامت» انسان که خدای متعال هم در قرآن به آن تصریح کرده است^۱ منافاتی ندارد. اینکه انسان اشرف مخلوقات است و خدا به او کرامت بخشیده هیچ مغایرتی با عبد بودن انسان

عبودیت، ثمره معرفت نفس

عدم منافات «کرامت» انسان» یا «ذلیل بودن» برای خدا

۱. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؛ و به درستی که ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم» (اسراء، ۷۰).

ندارد. همین که انسان عبد خداست، بالاترین امتیاز برای اوست. همین که انسان مانند سایر حیوانات نیست که نتواند به مقام عبودیت خدا برسد، مقامی بسیار بزرگ و کرامتی بی پایان است. اینکه شما برای خداوند متعال ذلیل هستید، نهایت کرامت برای شماست. همان طور که امیرالمؤمنین (ع) در مقام مناجات با خدای متعال می فرماید: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا؛ خدایا این عزت برای من کافی است که بنده تو هستم.»^۱

انتخابی نبودن «عبدبودن»

• عبدبودن ما امری انتخابی نیست. خدا برای اینکه ما را درست بار بیاورد اصلی ترین عبادت ما یعنی «نماز» را واجب کرده است. دستور هم داده است برای اینکه بچه های تان به آداب بندگی ادب شوند، از هفت سالگی آنها را به نماز خواندن امر کنید.^۲ طرف می گوید: «چرا من باید از هفت سالگی بچه را به نماز دعوت کنم در حالی که بچه هنوز چیزی نمی فهمد؟ حالا که هنوز نوبت انتخابش نشده، بماند وقتی زمان انتخابش شد ببینیم آیا خدا را انتخاب می کند یا نه؟» توجه ندارد که هویت فرزند او، «عبدبودن» است. عبد بودن او هم انتخابی نیست. این حقیقت وجودی اوست. بچه باید اول این را درک کند. وقتی این را درک کرد، آن وقت می توان به او گفت که

۱. کنز القوائد، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲. عن ابی جعفر عَنِ أَمِيهِ عَنِ آيَاتِهِ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «هُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِنْ كَانُوا آيَاتًا سَعِيٍّ سَيِّئِينَ؛ کودکان خود را از هفت سالگی به نماز خواندن امر کنید.» (بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۳۳).

خودت فکر کن و انتخاب کن.

▪ لذا خدا می‌فرماید که باید بچه را از هفت سالگی به نماز خواندن و ادارید تا بفهمد که عبد است. بعد از آن به او بگو «ای بنده خدا! بیا به خدا معرفت پیدا کن و به سوی او حرکت کن!» چون فطرت او هم یک فطرت الهی است و این فطرت بر عقل و اندیشه‌اش هم حاکم است، قطعاً اگر تفکر کند، درست انتخاب می‌کند.

دلیل امر کردن
به نماز از هفت
سالگی

▪ اصلاً انتخاب آزادانه به معنای مطلق کلمه معنا ندارد. سخن گفتن برخی مثل این است که بگویند: «ما جاذبه زمین را به عنوان پیش‌فرض می‌پذیریم و سپس سراغ بقیه قواعد فیزیکی می‌رویم!»، در حالی که جاذبه زمین پیش‌فرض نیست. پیش‌فرض یعنی فرضاً جاذبه زمین وجود دارد! این چه حرفی است؟ جاذبه زمین که یک امر مسلم است. چرا سر جاذبه زمین منت می‌گذاری؟ جاذبه زمین وجود دارد و تو هم تسلیم و مقهورش هستی. چه خواهی چه نخواهی باید همه زندگیت را تحت سیطره جاذبه زمین تعریف کنی. عبد بودن ما هم مثل جاذبه زمین است؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم هست و ما باید مقهور آن باشیم.

لزوم پذیرش
«عبد بودن»

▪ چه فایده‌ای دارد کسی بنشیند و با فرض اینکه جاذبه زمین وجود ندارد برای خودش برنامه‌ریزی کند؟ یا مثلاً بگوید که من باید فکر کنم که آیا جاذبه زمین را بپذیرم یا نه؟! این که دیگر به انتخاب شما بستگی ندارد. کسی این‌گونه با حقایق عالم برخورد نمی‌کند. عبد بودن ما هم همانند قانون جاذبه زمین است و به انتخاب ما ربطی ندارد. ما بایستی نسبت به اذن الهی تواضع داشته باشیم. این

ما نیستیم که خدا را انتخاب می‌کنیم این خداست که زمانی که ما را خلق کرده، ما را برای بندگی خود انتخاب کرده است.

ثمره پذیرش
عبد بودن = هرز
نرفتن انرژی‌ها

• اگر چنین نگاهی داشته باشید، دیگر انرژی‌های روح‌تان صرف هرزگی‌ها و چیزهای بی‌ارزش نخواهد شد. دیگر امر واقعی را به عنوان شرایطی که هست، می‌پذیرید و تسلیمش می‌شوید. بعد از این است که شروع می‌کنید به رها کردن انرژی‌های روحی خودتان. هسته‌اتم را در نیروگاه می‌شکافند و از آن برق تولید می‌کنند، اما اگر آن را در خارج از نیروگاه بشکافند همه جا را تخریب می‌کند. اراده‌ها و خلاقیت‌های انسان هم اگر در دالان عبودیت انفجار پیدا کنند و آزاد شوند باعث رشد و ترقی انسان می‌شوند و الا انسان را به حضيض ذلت و بیچارگی می‌کشانند.

• ای بنده خدا! تو که چه خواهی و چه نخواهی عبد هستی، پس چرا می‌خواهی از حقیقت خودت دور شوی؟ در بعضی از امور که تو اصلاً حق انتخاب نداری، انرژی‌ات را الکی در این امور مصرف نکن. بپذیر که عبد هستی و انرژی و توان خودت را از اینجا به بعد صرف کن. خوشا به سعادت کسی که بعد از پذیرش بندگی، فکر و خیال خودش را صرف این می‌کند که از توانایی‌هایش چگونه استفاده کند.

بدعت، نتیجه عدم توجه به عبد بودن

• وقتی ما این تواضع را در مقابل مقام ربوبی پروردگار داشتیم و باور کردیم که عبد خدا هستیم و برای ارتباط با مولای خود باید

مولا به ما اذن بدهد و این اذن برای ما محترم باشد، آن وقت از خدا خواهیم پرسید که خدایا ما تو را کجا و چگونه عبادت کنیم؟ چگونه به تو برسیم؟ چگونه با تو سخن بگوییم؟ چگونه با تو ارتباط برقرار کنیم؟ اینجاست که جایگاه نماز و روزه و سایر عبادات روشن می‌شود.

این جنین نیست که هر ساعتی خواستی شروع کنی به خودت گرسنگی بدهی! گرسنگی کشیدن هم نیاز به اذن خدا دارد. اذن خدا به قدری اهمیت دارد که از عدم توجه به آن، مفهومی به نام «بدعت» پدید می‌آید. و بدعت این قدر وحشتناک است که در روایات داریم که اگر کسی بدعتی در دین بگذارد، گریه و خشوعش هنگام عبادت بیشتر خواهد شد.^۱ چرا؟ چون شیطان دیگر خیالش راحت می‌شود. می‌گوید: «هر چقدر می‌خواهی گریه کن. دیگر تو به طرف خدا نمی‌روی.»

نیاز به «اذن»
در هر نوع
عبادت

بدعت، قیام علیه دین است. چرا بدعت این قدر اهمیت پیدا می‌کند؟ چون «اذن» خدا خیلی مهم است. بدعت در حقیقت نوعی بی‌احترامی به اذن خداست. تو اگر عبد هستی چرا به خودت اجازه دادی بدون اینکه خدا به تو اذن داده باشد، برای خودت روشی را برای نزدیک شدن به او برگزینی؟! وقتی می‌خواهیم با خدا ارتباط برقرار کنیم، اذن خدا خیلی مهم است. اصلاً بدون اذن، امکان برقراری ارتباط با خدا وجود ندارد. چون صحبت از ارتباط عبد با مولاست نه صحبت از ارتباط یک دوست با دوست خودش.

عدم امکان
برقراری
ارتباط یا خدا،
بدون اذن

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَنْ عَمِلَ فِي بَدْعَةٍ خَلَاهُ الشَّيْطَانُ وَالْعِبَادَةُ وَالْقِيَامُ عَلَيْهِ الْخُشُوعُ وَالْبُكَاءُ: كَيْسَى كَيْسَى»
که عمل بدعتی را انجام دهد شیطان او را با آن عبادت رها می‌کند و خشوع و بکا، او را بیشتر خواهد کرد. (نوادیر راوندی، ص ۱۸).

دشوار بودن درک درست رابطه با خدا

دشوار بودن درک معنای عبد

▪ اگر عبارت مهم «احساس هویت با درک حقیقت عبودیت»، برای شما شفاف شد، به گونه‌ای که وقتی خواستی بگویی «من»، بگویی «برده»، آن وقت باید گام بعدی را برداری. البته رسیدن به یک شناخت عمیق از عبودیت اصلاً کار ساده‌ای نیست. برای این شناخت باید معنای عبد بودن را درست لمس کنیم. چون الحمدلله در زمان ما برده‌داری از بین رفته است و ما در اطراف خود دیگر برده‌ای نمی‌بینیم، لمس معنای عبد هم کار ساده‌ای نیست.

ضرورت درک «رابطه» با مولا

▪ کسی که خودش را شناخت و فهمید که عبد است، آن وقت باید یک چیز دیگر را هم کشف کند و آن را رشد دهد که همان «رابطه» با مولای خود است. انسان بعد از درک معنای عبد، باید تلاش کند که نحوه تعامل و نوع ارتباط خود با مولایش را به درستی درک کند. لذا باید به سؤالاتی از این دست پاسخ دهد: رابطه با مولا یعنی چه؟

یک عبد چگونه می‌تواند با مولای خود رابطه داشته باشد؟ اگر عبد با مولا رابطه داشته باشد یعنی چه حسی دارد؟ در ضمن این رابطه، مولا به او چه نگاهی خواهد داشت؟

■ گفتیم که ما بعد از معرفت نفس که تعریف حقیقی خود را یافتیم و هویت خود را پیدا کردیم، بناست به این برسیم که یک عبد با مولای خود چه رابطه‌ای دارد؟ رابطه‌هایی که تجربه کرده‌اید مرور کنید: «رابطه با پدر و مادر»، «رابطه با خواهر و برادر»، «رابطه با دوست»، «رابطه با استاد و معلم»، بعضی‌هایتان «رابطه با همسر» و بعضی‌هایتان «رابطه با فرزندان». برای فهم هر رابطه‌ای شما باید تغییر خاصی پیدا کنید. بنده خودم وقتی بچه‌دار شدم، بعد از چند سال احساس پدری سراغم آمد. قبلش آن را حس نمی‌کردم. حتی از اهل نظر که پرسیدم می‌گفتند که تا حدودی طبیعی است. این حس کم‌کم بیدار شد. نمی‌شود لقلقه زبان کرد و گفت: «من پدر بودن را می‌فهمم.» الکی نمی‌شود ادعا کرد.

تغییر خاص متناسب با هر رابطه، برای درک آن رابطه

■ کسی که همسر ندارد، نمی‌تواند رابطه با همسر را درست درک کند. خیلی از جوان‌ها مشکلشان همین است که نمی‌دانند چه همسری باید انتخاب کنند؟ اصلاً نمی‌دانند این کسی که می‌خواهند او را انتخاب کنند به چه درد آنها می‌خورد. وقتی از ملاکهایشان صحبت می‌کنند، می‌بینی اشتباه فکر می‌کند. خیلی اوقات در پسرها این اشتباه رخ می‌دهد. فکر می‌کند خانمش یکی از رفقاییش است، منتهی از جنس مخالف. بعد در خانمی که می‌خواهد انتخاب کند، دنبال بهترین ویژگیهای رفقای خودش می‌گردد. چون ازدواج نکرده

مثلاً: عدم امکان درک رابطه با همسر، قبل از ازدواج

نمی‌فهمد چگونه باید با خانم خودش ارتباط برقرار کند. نمی‌داند ارتباط با همسر چیست؟ در خانم هم همین‌طور است، البته احساس خانم‌ها نسبت به مردشان متفاوت است، ولی معمولاً تا از دواج اتفاق نیفتند، نمی‌توان نسبت به این رابطه خود آگاهی پیدا کرد.

▪ حالا رابطه داشتن با مولا یعنی چی؟ این چه حسّی است؟ در روی زمین چنین رابطه‌ای یافت نمی‌شود. مواظب باشید اشعار عارفانه شعرا و عرفا شما را به اشتباه نیندازد. دوست داشتن خدا، از جنس دوست داشتن معشوقه‌های زمینی نیست. عرفا و شعرا هم چون چاره‌ای ندیدند از این استعارات استفاده کرده‌اند.

ریاضت؛ لازمه
درک رابطه
با خدا

▪ امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «همان‌گونه که خورشید و شب با یکدیگر جمع نمی‌شوند، محبت دنیا و محبت خدا هم با هم جمع نمی‌شوند.»^۱ دل باید کاملاً از محبت دنیا پاک شود تا محبت خدا در آن جای بگیرد. با این مضمون روایات متعددی وارد شده است. پس ما که محبت به دنیا داریم معلوم است که هنوز رابطه با خدا را درک نکرده‌ایم. چرا الکی ادعا کنیم؟ کشف این رابطه ریاضت می‌خواهد. تو باید ازدواج کنی و بابا شوی تا بفهمی «رابطه با فرزندان» یعنی چه. همین‌طوری نمی‌توانی ادعا کنی که این رابطه را فهمیده‌ای. حالا ما چطور می‌توانیم ادعا کنیم که رابطه با خدا را فهمیده‌ایم؟ آن هم رابطه‌ای که برای درک آن خلق شده‌ایم.

▪ پیدا کردن و تجربه این رابطه کار دشواری است. او نه دیدنی

۱. «كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ وَاللَّيْلَ لَا يَجْتَمِعَانِ كَذَلِكَ حُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ الدُّنْيَا لَا يَجْتَمِعَانِ» مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲.

است و نه ما می‌توانیم به سهولت با عاطفه خود او را لمس کنیم. البته گاهی درخششی موضعی به شکل جرقه‌ای زودگذر در روح ما پدید می‌آید؛ گویی کسی پشت پرده است که پناه من است، ولی این جرقه آن رابطه‌ای نیست که من باید با او داشته باشم. من باید از رابطه داشتن با او تغذیه شوم و امنیت پیدا کنم. وجودم باید از رابطه با او گرم شود. من باید به جایی برسم که در رابطه با او هویت خودم را تعریف کنم. باید به جایی برسم که بگویم: «من چون با او رابطه دارم، پس هستم.»

رابطه با پروردگار یکی از روابطی است که من به عنوان یک انسان به این رابطه نیازمندم و باید در ظرف این رابطه هویت خودم را بیابم. اگر کسی خودش را بر اساس این رابطه تعریف نکرده باشد، هویت خودش را گم کرده است. او هر چه می‌خواهد درباره خود بگوید فرقی نمی‌کند، هنوز به حقیقت خودش نرسیده است. تا انسان خودش را به عنوان عبدی که مرتبط است با مولای خود، تعریف نکند و خودش را تحت عناوین دیگری بشناسد، به تعریف دقیقی از خود دست نیافته است.

در میان همه روابطی که در عالم برای انسان قابل تصور است، اصلی‌ترین رابطه همین رابطه است. بعضی وقت‌ها برای کشف این رابطه حادثه‌ها به ما کمک می‌کنند. قرآن می‌فرماید ناگهان دریا طوفانی می‌شود و او می‌خواهد غرق شود، در این هنگام، آن شخص مخلصانه خدا را صدا می‌زند.^۱ اصلاً یکی از راه‌های خداشناسی

نیاز انسان به
درک رابطه
با خدا

۱. «هُوَ الَّذِي يُسَبِّحُكُمْ فِي اللَّيْلِ وَالنَّجْمِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفَلَاحِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا

همین است که وقتی همهٔ رابطه‌ها برای تو قطع می‌شود تازه قلبت یک رابطه‌ای را کشف می‌کند و آن رابطه با ذات باری تعالی و قدرت لایتناهی اوست. این درخشش‌های لحظه‌ای که به شکل رعد و برقی در زندگی انسان دیده می‌شوند، باید به چراغی دائم تبدیل شود که هیچ غروب و افولی نداشته باشد.

علت گیر
کردن در بعضی
رابطه‌ها

▪ بعضی از جوان‌ها گاهی در برخی از رابطه‌ها مثلاً در رابطه با جنس مخالف گیر می‌کنند. آنجا که یک دفعه‌ای توجه‌شان جلب می‌شود، از عنوانی نظیر «عاشقی» استفاده می‌کنند. امام صادق (ع) در ضمن روایتی می‌فرماید که اگر کسی دلش را از محبت خدا پر نکند و در رابطه با خدا وجود خود را خوب تعریف نکند خدا محبت دیگری را به دل او می‌افکند.^۱ یک دفعه‌ای تمام هستی خودش را در یک رابطه‌ای می‌بیند و گیر می‌کند. او فکر می‌کند عاشق شده ولی نمی‌داند که او در بندگی کم گذاشته است و الان ثمرات همین کم گذاشتن را درو می‌کند. وجود آدمیزاد به گونه‌ای تعریف شده است که باید خود را در یک رابطه‌ای ببیند تا گرم شود.

جَا تَهَارِجُ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحْبَبُوا إِلَهُهُمْ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الَّذِينَ لَيْسَ لِنَبِيِّنَا مِنْ هَذِهِ لِنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛ او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید، و بادهای موافق آنان را (بسوی مقصد) حرکت می‌دهد و خوشحال می‌شوند، ناگهان طوفان شدیدی می‌وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می‌خوانند که: «اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود.» (یونس، ۲۲).

۱. عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْعِشْقِ قَالَ قَلْبُ قَلْبٍ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ؛ مفضل می‌گوید از امام صادق (ع) از معنای عشق پرسیدم، حضرت فرمودند: قلبی که از یاد خدا خالی شود، خدا محبت غیر خود را در آن دلهای نشانده.» (امالی صدوق، ص ۶۶۸).

ما با خدا چه ارتباطی داریم؟ دوران کودکی را به یاد بیاور، با بابای خودت چه ارتباطی داشتی؟ وقتی در میهمانی کسی نگاهت می‌کرد، خودت را به بابا می‌چسباندی که «بابا! این کیست دارد مرا نگاه می‌کند؟» و او می‌گفت: «بابا جان! تو را که نخورده، فقط دارد نگاه می‌کند.» بعد تو خودت را به بابا می‌چسباندی که «نه حالا مرا بغل بگیر تا من با آرامش به او نگاه کنم.» و بابایت بغلت می‌کرد. همان‌طور که در کودکی امنیت خود را در رابطه با پدر می‌دید، الان باید امنیت خود را در رابطه با پروردگارت ببینی. ولی الان روابطت گسیخته شده است. فکر می‌کنی برای خودت کسی شده‌ای. نمی‌دانی که تو همان طفلک معصومی هستی که می‌بایست خدا را به جای پدرت می‌گذاشتی، با هزاران برابر ارتباط وسیع‌تر و محکم‌تر، و به او پناه می‌بردی.

تشبیه رابطه با
خدا، به رابطه
طفل با پدر

خوب شدن، هدف ارتباط با خدا نیست

ما خدا را برای اینکه آدم‌های خوبی شویم نمی‌خواهیم. اصلاً مگر تو آفریده شده‌ای برای اینکه آدم خوبی شوی؟ خدا که فرشته‌ها را داشت، فرشته‌ها خوب‌تر از تو بودند. البته این به معنای انکار خوبی و خوب شدن نیست، ولی خوبی یکی از نتایج ارتباط با خداست، نه هدف ارتباط با خدا. اگر کسی با خدا ارتباط پیدا کرد، خودبه‌خود خوب هم می‌شود.

اینکه کسی بگوید: «من می‌خواهم با خدا رابطه داشته باشم تا معتاد نشوم» این خیلی حرف زشتی است، شبیه کفر است! کسی

خوب شدن،
یکی از ثمرات
ارتباط با خدا

که هدف نهایی خود از ارتباط با خدا را خوب شدن قرار داده هم، تقریباً چنین حالتی دارد. رابطه با خدا هزاران فایده دارد که یکی از آنها خوب شدن اخلاق تو است. یکی از فوائد رابطه با خدا این است که اخلاق تو اخلاق «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» می شود که روی زمین با آرامش، متانت و فروتنی راه می روند. این درست است، ولی تو عبد رحمان نشدی که با فروتنی راه بروی! عذرخواهی می کنم، بعضی از حیوانات هم با متانت و فروتنی راه می روند! تو می خواهی عبد خدا شوی که تازه شبیه بعضی از حیوانات رفتار کنی؟!

▪ ما می خواهیم از چیزی بالاتر از اخلاق صحبت کنیم. بنا نیست تو رابطه با خدا داشته باشی تا شاخ زنی، لگدپرانی نکنی و خلاصه آزارت به کسی نرسد. آیا کمال بشر در این است که مانند یک مورچه به کسی صدمه نزند؟ آیا رابطه با خدا می خواهد خرج این بشود؟

▪ اگر گفته اند خوب بودن و اخلاق خوب داشتن مهم است، به این دلیل نبوده که خوب بودن هدف است، بلکه برای این است که خوب بودن، مقدمه ای است برای کشف رابطه تو با خدا. چون هدف، رابطه تو با خداست. همچنین، بد بودن، بد اخلاقی، ظلم و خلاصه بد زندگی کردن هم برای این بد است که موجب می شود رابطه ات با خدا را فراموش کنی.

▪ نسبت «خوب بودن» و «رابطه با خدا» شبیه به این است که شما از یک دانشجو بپرسی: «می توانی آب بابا بنویسی؟!» او هم

اشتباه کسانی
که خوب
بودن را غایت
می دانند

۱. «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان، ۶۳).

حق دارد با نگاهی عاقل اندر سقیه از شما پرسد: «این چه حرفی است که به من می‌زنی؟!» البته یکی از نتایج اینکه کسی با خدا رابطه داشته باشد، این است که آدم خوبی هم می‌شود، ولی هدف ما این نیست که تنها آدم خوبی شویم. مگر آدم خوب یعنی چی؟ یعنی در اخلاق فردی طبق هنجارهایی که آدم‌ها می‌فهمند رفتار می‌کند، در اخلاق اجتماعی هم ظلم نمی‌کند و طبق هنجارهایی که همه می‌فهمند رفتار می‌کند. بدبختی بشر به این است که اینجا را غایت خود می‌داند. نادان‌ها هم تصور می‌کنند که باید به اینجا برسند و دیگر هیچ. لذا می‌روند پای یک بحث اخلاقی، نیمه عرفانی، نیمه معنوی که رابطه‌شان را با خدا تقویت نمی‌کند بلکه فقط آنها را تبدیل می‌کند به آدم‌های خوب.

• اینها دیگر به پیغمبر نیاز ندارند، به حسین (ع) قطعه قطعه شده در گودی قتلگاه نیاز ندارند، اینها به امیرالمؤمنین (ع) نیاز ندارند. اینها با ارادل و اوپاش عالم هم کارشان راه می‌افتد. اینها با کارگردانی که بیاید و برایشان فیلم «اوشین» بسازد هم کارشان راه می‌افتد. اگر بنا بود که بشر بتواند با چهارتا فیلم سینمایی هم آدم خوبی شود که دیگر چه نیازی به وحی و ارسال رسل بود؟ حقیقت این است که عبادت، انسان را به جایی بالاتر از این حرف‌ها می‌رساند؛ به رابطه با خدا، که خوب بودن تنها یکی از آثار آن است.

درک رابطه با خدا انسان را لبریز می‌کند

• می‌ارزد انسان کلاً گناه را کنار بگذارد تا این رابطه را کشف کند.

ارزیدن ترک
گناه، به درک
رابطه با خدا

اگر گفتند: «خارج از نماز هم گناه نکن، حرف‌های خدا را گوش بده بلکه این رابطه را کشف کنی»، به خدا قسم می‌ارزد. بی‌خیال گناه شو، ولش کن بگو: «می‌خواهم این رابطه را کشف کنم. می‌دانم این رابطه دل می‌برد.» اجازه دهید برای ملموس شدن بحث، یک مثال زمینی بزنم. جوانی که یک نیاز طبیعی‌اش سبب شده که رابطه با جنس مخالف برای او اهمیت پیدا کند. چنین شخصی وجودش یک‌باره سرشار می‌شود. جا دارد این جوان یک لحظه فکر کند، اگر با خالق این ارتباط‌ها ارتباط برقرار کند وجودش چگونه لبریز خواهد شد؟ چگونه لرزه به اندامش خواهد افتاد؟ چگونه هنگام ذکر، تمام وجودش حرارت پیدا می‌کند، این حرارت از لب‌هایش بیرون خواهد زد و روی پوست لب خودش این حرارت را خواهد دید؟ اگر به خالق این محبت‌های زمینی برسد چه می‌شود؟

▪ کسی که برای یک قرار ملاقات زمینی تپش قلب پیدا می‌کند، اگر با خدای این زمین قرار بگذارد چگونه تپش قلب پیدا خواهد کرد؟ اگر می‌شنویم که امیرالمؤمنین (ع) هنگام نماز لرزه به اندامش می‌افتاد و رنگ از رخسار مبارکشان می‌پرید، اصلاً نباید تعجب کنیم. امیرالمؤمنین (ع) درک می‌کند که نماز ملاقات با خداست و لازمه چنین ملاقات بزرگی تپش قلب و رنگ از رخساره پریدن است.

دل‌تنگ خدا
شدن اثر رابطه
با خدا

▪ رابطه با خدا عجیب است. اگر کسی با خدا رابطه داشته باشد، دلش برای خدا تنگ می‌شود. فکر نکنید کسی که کمی خوب شد، دلش هم برای خدا تنگ می‌شود. نه، به این سادگی‌ها نیست. کسی

دلش برای خدا تنگ می‌شود که آرزوی ملاقات با خدا او را به خود ببیچاند، آرزوی لقاء الله سرگرمی زندگی او باشد. امام رضا (ع) می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى وَلَمْ يَشْتَقْ إِلَيَّ لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ؛ کسی به ذکر خدا بپردازد اما مشتاق ملاقات خدا نشود، خودش را مسخره کرده است.»^۱

▪ اگر کسی برای برقراری ارتباط با خدا به ذکر خدا بپردازد، مشتاق ملاقات او می‌شود، خدا اصلی‌ترین خواسته او می‌شود و رسیدن به لقاء الله بزرگ‌ترین آرزوی او. چنین بنده‌ای اگر در این دنیا می‌ماند به این دلیل است که فعلاً مشیت خدا بر این تعلق گرفته که او بماند. و او چون خیلی آقايش را دوست دارد، رضایت او برایش از همه چیز مهم‌تر است و به همین دلیل به این مشیت تن داده است. جسدش با ماست، دلش یک جای دیگر است. اینها همه‌اش توصیفی است، نه توصیه‌ای. من توصیف کردم که اگر انسان بتواند با خدا رابطه برقرار کند، این‌گونه می‌شود.

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۲، ص ۱۱۱.

عبادت، راه کشف رابطه با خدا

▪ با توجه به این واقعیت که رابطه با خدا را نمی توان توضیح داد و حتی کسانی هم که این رابطه را تجربه کرده اند، نمی توانند آن را برای ما ملموس کنند، برای کشف این رابطه چه باید کرد؟ مهم ترین راه برای کشف این رابطه، «عبادت» است. عبادت، آن کارهایی است که بنده یا برای اثبات بندگی خود انجام می دهد یا به دلیل اینکه بنده است آن کارها را انجام می دهد. یعنی بنده یا عبادت می کند تا بنده بودن خود را اثبات کند، یا چون بنده است، طبیعتاً این کارها از او سر می زند.

کار خوب؛
کاری که انسان
را بنده تر کند

▪ عملیات عبادت و عملیات معصیت دو روی مثبت و منفی یک واقعیت هستند که سبب تعجیل یا تأخیر در تحقق عبودیت در وجود انسان می شوند. یعنی یا عبودیت را در وجود انسان تقویت می کنند یا تضعیف. چرا گناه بد است؟ چون انسان را از دایره بندگی خدا

خارج می‌کند. یعنی حال و هوای بندگی را از سر او بیرون می‌برد. کار خوب چرا خوب است؟ چون حقیقت عبودیت را در وجود انسان تقویت می‌کند. بر این اساس کار خوب آن کاری است که انسان را بنده‌تر بار بیاورد.

■ امام رضا(ع) می‌فرماید: «اگر کسی بگوید چرا خدای متعال بندگان را به عبادت و بندگی فرمان داد؟ گفته می‌شود فرمان داد تا او را از یاد نبرند و آئین او را رها نکنند، و امر و نهیش را به بازی نگیرند، زیرا در آن آرامش و دوام آنان است. و اگر آنان بدون دستور به عبادت رها می‌شدند، روزگار بر ایشان طولانی می‌شد (سخت می‌گشت) و قساوت قلب پیدا می‌کردند.»^۱ قساوت قلب یعنی چه؟ یعنی انسان حقیقت بندگی را نمی‌فهمد و عطر زیبای بندگی را استشمام نمی‌کند. این را انسان باید ابتدا با قلبش بفهمد و سپس در چشم‌هایش دیده شود. اگر کسی بندگی نکند، قساوت قلب پیدا می‌کند، یعنی این حقیقت را نمی‌فهمد. خدا این عملیات را قرار داده تا انسان این حقیقت را بفهمد، این دستورات را داده تا انسان فراموش نکند که بنده است.

فلسفه دستورات الهی در کلام امام رضا(ع)

■ در عبادات، به ویژه در نماز، مهم‌ترین کاری که صورت می‌گیرد قطع رابطه با دیگران است. اعتکاف بسوی قطع رابطه با دیگران می‌دهد. حج سرشار است از قطع رابطه با دیگران. روزه سرشار

عبادت؛ قطع رابطه با دیگران

۱. «فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ تَعْبُدُهُمْ قَبْلَ أَنْ تَكُونُوا تَأْسِينَ لَذِكْرِهِ وَلَا تَأْتُرِكِينَ لِأَدْبِهِ وَلَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَقَوَامُهُمْ فَلَوْ تَرَكُوا بَعْدَ تَعَبُدِ لَطَالَتْ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَحَسَّتْ قُلُوبُهُمْ» (عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۰۳).

و لبریز است از قطع رابطه با دیگران، حتی با نیازهای طبیعی و غریزی خودت. در روزه من نیاز به طعام را هم برآورده نمی‌کنم. من با خوراکی‌های عالم رابطه‌ای دارم که در روزه این رابطه را هم قطع می‌کنم. انسان تا همه رابطه‌هایش را قطع نکند، آن رابطه حقیقی را، که همان رابطه با خداست، به دست نخواهد آورد.

▪ عبادت یعنی قطع رابطه با دیگران و مقیم در خانه خدا شدن، برای رسیدن به آن رابطه نامرئی و مرموز؛ رابطه با خدا. عبادت راه برقراری این ارتباط است. من عبادت می‌کنم تا بلکه این رابطه برقرار شود و من آن را تجربه کنم، تا بعد از آن در این رابطه سیر و سلوک کنم، این رابطه را تقویت کنم و از این به بعد خودم را فقط در این رابطه بینم و بیابم و فقط این رابطه را بخواهم.

عبادت؛ وقت
گذاشتن برای
کشف رابطه
با خدا

▪ عبادت یعنی وقت گذاشتن برای کشف این رابطه. نباید نوک زد! باید وقت گذاشت. اعتکاف به همین دلیل ویژه است. انسان سه روز «وقت» می‌گذارد، سه روز دنبال صاحب خانه می‌گردد و زمزمه‌اش این است که ای خدایی که نمی‌بینمت، نمی‌یابمت، نمی‌چشمت! تو کجا هستی؟! چگونه با من ارتباط برقرار خواهی کرد؟! کی وجود تو را بیشتر لمس خواهم کرد؟! کی حضور تو را بیشتر حس خواهم کرد؟! کی می‌فهمم تو چگونه هستی!؟

▪ وای بر کسی که پیش خدا برود و از خدا چیز دیگری غیر از خود خدا بخواهد. انسان باید همیشه با خدا این نجوا را داشته باشد: «خدایا اول خودت را به من بده. چرا من نباید با تو ارتباط داشته باشم؟» جوانی را دیدم که پیش یک اهل دلی رفته بود و به او

می‌گفت: «من چرا نباید با جنس مخالف ارتباط داشته باشم؟ من چرا نباید دوستی داشته باشم؟» به خودش می‌پیچید و این حرف‌ها را می‌زد. و آن اهل دل هم به زور اشک‌هایش را پنهان می‌کرد و به خود می‌پیچید، به وجد آمده بود. این جوان به دنبال رابطه‌ای بود که نیاز داشت، او هم به یاد رابطه‌ای افتاده بود که نیاز داشت. چرا من تو را آن‌گونه نخواهم که دیگری، دیگری را می‌خواهد؟